

درآمدی بر علل بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی ایران معاصر

*
سید شمس‌الدین صادقی

چکیده

مسئله‌ای که مقاله حاضر به آن خواهد پرداخت، بررسی علل بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی ایران (با تأکید بر علل ذهنی و فرهنگی) است. رویکرد نویسنده در انجام این تحقیق، رویکردی فرهنگی است؛ به عبارتی، نویسنده از منظر فرهنگ سیاسی شکل‌یافته ایرانی که حاصل تجارب تاریخی این ملت طی قرون گذشته است، موضوع پژوهش را «واکاوی» کرده و بر این باور است که ریشه‌های شکل‌گیری و اتخاذ چنین رویکردی در فرهنگ سیاسی ایرانیان (هم توده‌های جامعه و هم نخبگان سیاسی) را باید در «ساخت ذهن»، نوع «بینش» و نحوه «نگرش»، در فرهنگ ایرانی، نسبت به جهان هستی و تفسیری که از این جهان ارائه

* دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی (گرایش مطالعات ایران) دانشگاه تربیت مدرس
(sadeghi118@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: 1388/10/28

تاریخ دریافت: 1387/12/24

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره چهارم، پاییز 1388، صص 174-147.

می‌کند، جست‌وجو کرد. همچنین نگارنده بر این باور است که تجارب تلخ گذشته این ملت، از یورش اقوام مهاجم به سرزمین‌شان و نیز مداخله فزاینده قدرت‌های خارجی در امور داخلی ایران، در تعمیق چنین بینشی نقشی اساسی داشته است.

واژه‌های کلیدی: بینش، فرهنگ سیاسی، بیگانه‌هراسی، بیگانه‌ستیزی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هدف از نگارش این مقاله، ارائه چهارچوبی تحلیلی برای فهم علل بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌هراسی در فرهنگ سیاسی ایرانیان در تاریخ معاصر با تأکید بر علل ذهنی و فرهنگی این موضوع است. نکته‌ای که در ابتدا ذهن پژوهشگر و محقق مسائل ایران را به خود مشغول می‌دارد، این است که چرا در تاریخ معاصر ایران، نسبت به برقراری ارتباط با دنیای خارج این همه دغدغه و حساسیت وجود دارد؟ چرا همواره نسبت به معاشرت با خارجی‌ان در سطح فردی و یا برقراری ارتباط با کشورهای خارجی، با دیده شک و تردید نگریسته می‌شود؟ چرا بیشتر ناکامی‌ها و کاستی‌هایی که در محیط داخلی، رُخ می‌نماید به بیگانگان و دشمنان خارجی نسبت داده می‌شود؟ آیا ایراد اصلی در این خصوص متوجه جهان خارج، اجانب و مداخلات آنان در امور داخلی ایران در طول تاریخ گذشته این سرزمین است؟ و یا متوجه «ساخت ذهن»، «بینش»، نحوه «نگرش» و جهان‌بینی ما ایرانیان و نیز ضعف ساختاری ما در مواجهه با جهان خارج و کنار آمدن و دمسازی با واقعیت‌های حاکم بر آن؛ و یا اینکه هر دو متغیر می‌توانند در این امر اثرگذار باشند؟

در همین ارتباط باید گفت تا آنجا که از تجارب دیگر ملت‌ها استنباط می‌شود، جوامع و انسان‌هایی که خواهان توسعه‌اند و قصد دارند در مسیر ترقی و تعالی حرکت کنند و توسعه‌یافته باقی بمانند، باید در وهله نخست هُنر به هم پیوستن و شیوه ارتباط با یکدیگر را فرا گیرند.⁽¹⁾ شکوفایی و کسب برتری یک ملت، محتاج آموزش‌های دقیق، ظریف و درازمدت است. یکی از راه‌های مهم رشد و توسعه، معاشرت با دیگران است؛ در روند معاشرت، جوامع به ضعف‌های درونی خود پی می‌برند و در عین حال به محاسن و مضار فرهنگ‌ها و نظام‌های اجتماعی دیگر آگاه

شده و اگر بخواهند و تصمیم بگیرند، می‌توانند در مسیر رشد و بهبود، حرکت نمایند.⁽²⁾

معاشرت با دیگران یعنی نهراسیدن از تضارب آرا، تلاقی اندیشه و تقارن آرمان‌ها و خواسته‌ها؛ انسان‌ها و جوامعی که فراتر از مرزهای فکری و جغرافیایی خود می‌اندیشند، به تصنعی بودن آن مرزها اعتراف دارند و در پی شکوفایی قوه‌های مستعد خود هستند. بحث هنر معاشرت میان‌ملتی، مفروض قابل توجهی را در خود مستتر دارد و آن این است که در روح و تاریخ یک ملت، باید «قوه اعتماد به نفس»، قوی باشد؛ تا آنکه از بین‌المللی شدن و مواجهه با جهان خارج، نهراسد و در عین حال، ویژگی‌های مثبت هویت خود را نیز حفظ نماید. معاشرت میان‌ملتی نوعی تربیت، عزم ملی و تاریخی خاص خود را می‌طلبد و به ظرفیت محتاج است؛ حرکت عظیمی است که سرنوشت یک ملت را متحول می‌کند.⁽³⁾

از مطالعه تاریخ معاصر ایران چنین برمی‌آید که ایرانیان در عرصه هنر معاشرت میان‌ملتی، نتوانسته‌اند چنین قوه اعتماد به نفسی را برای مواجهه با جهان خارج در خود ایجاد کنند. به نظر می‌رسد بخشی از این مسئله، ریشه در نوع بینش و نحوه نگرش ملت نسبت به جهان و جدال خیر و شر در آن داشته باشد؛ و بخشی دیگر، حاصل تجارب تلخ از مداخلات بیگانگان در امور داخلی کشور باشد که البته شق اخیر، سراسر حافظه تاریخی این ملت را به خود مشغول داشته است.

با توجه به مؤلفه‌های مذکور، در این مقاله سعی می‌شود بیشتر به این مهم پرداخته شده و به علل بیگانگی‌ستیزی و بیگانگی‌هراسی از این منظر نگریسته شود.⁽⁴⁾ برای رسیدن به این هدف، ابتدا در چهارچوب نظری بحث به بیان تئوریک موضوع مورد بررسی خواهیم پرداخت؛ در این راستا، از نظرات و دیدگاه‌های اندیشمندان و پژوهشگران این حوزه بهره خواهیم گرفت؛ سپس به بحث در خصوص عوامل فرهنگی بیگانگی‌هراسی و بیگانگی‌ستیزی خواهیم پرداخت. در این گفتار ابتدا به بینش و نحوه نگرش در فرهنگ ایرانی نگاهی خواهیم افکند؛ آنگاه آثار چنین بینشی را نسبت به رویدادهای جهان خارج از ذهن، از نظر خواهیم گذراند؛ سپس عوامل فرهنگی تأثیرگذار مُنبعث از چنین بینشی را بر مؤلفه‌هایی همچون: حاکم بودن فرهنگ مطلق‌اندیشی و کلیشه‌نگری، تقدیرگرایی، بی‌اعتمادی و بیگانگی سیاسی،

افراط و تفریط‌گرایی به بحث خواهیم گذاشت. در پایان مقاله نیز، نگاهی به بازتولید عناصر بیگانگانه‌هراسی و بیگانگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران خواهیم افکنند.

سؤال تحقیق: چه ارتباطی میان ساخت ذهن با شکل‌گیری بینش بیگانگانه‌ستیزی و بیگانگانه‌هراسی در فرهنگ سیاسی معاصر ایران وجود دارد؟
فرضیه تحقیق: شکل‌گیری بینش بیگانگانه‌ستیزی و بیگانگانه‌هراسی در فرهنگ سیاسی معاصر ایران، متأثر از ساخت ذهنی - فرهنگی و جهان‌نمادین جامعه ایرانی است.

روش تحقیق و ابزار گردآوری: روش تحقیق، روش توصیفی - تحلیلی؛ و ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات کتابخانه‌ای و روش داوری، تحلیل تاریخی - موردی و یا «مطالعه موردی»¹ است.⁽⁵⁾

1. چهارچوب نظری بحث

موریس دورورژه در کتاب کلاسیک اصول علم سیاست، «ایجاد دشمن» را یکی از روش‌های پنهان‌کاری یعنی مخفی کردن اهداف و انگیزه‌های سیاسی در پشت نقاب انگیزه‌هایی می‌داند که از پشتیبانی مردم و افکار عمومی برخوردار است. وی در این باره می‌گوید: بسیار اتفاق می‌افتد که این شیوه پنهان‌کاری، شکل مترسک به خود می‌گیرد؛ دشمن اختراع می‌شود یا در اهمیت یک دشمن واقعی غلو می‌شود و به اسم جلوگیری از خطر این دشمن، تدابیری که در واقع به نفع طبقه حاکمه اتخاذ شده، توجیه می‌گردد.⁽⁶⁾

اینگلهارت در اثر خود با عنوان تحول مفهوم توطئه ریشه‌های گرایش یک ملت در بهره‌گیری از تئوری توطئه را در ساخت ذهن و عوامل روان‌شناختی مرتبط با همان ملت، جستجو می‌نماید.⁽⁷⁾ میروسلاو هلوب نیز در اثر خود با عنوان در جستجوی دشمن یکی از ویژگی‌های فرهنگی در چکسلواکی سابق را جست‌وجو برای یافتن یک دشمن می‌داند؛ وی این وضع را حاصل یک تجربه تاریخی دانسته و می‌نویسد: «در ما این عادت تاریخی به وجود آمده که همیشه زیر چکمه کسی

باشیم و کسی را داشته باشیم که گناه همهٔ زیان‌ها و بیشتر گرفتاری‌ها را به گردن او بیندازیم. در عمق وجود هر کسی که به جستجوی دشمن برود، دشمنی وجود دارد؛ این همان دشمنی است که به دنبال او نیستیم ولی باید باشیم».⁽⁸⁾

ولادیمیر والتر آداینیک نیز در اثر خود با عنوان *یونگ و سیاست ضمن پرداختن به این مقوله چنین نتیجه می‌گیرد: «نسبت دادن نابجای کیفیت‌های ناخودآگاه یک فرد یا گروه به محیط یا به فرد یا گروهی دیگر، خصوصاً فرافکنی منفی، نوعی سازوکار روانی است که به فرد یا گروه کمک می‌کند از روبه‌رو شدن با محتویات ناسازگار و پریشانی‌آور روان پرهیز کند؛ قضاوتی که ما در حق دشمن خویش می‌کنیم، در واقع داوری ما دربارهٔ بخش ناخودآگاه وجود خودمان است».*⁽⁹⁾

عبدالکریم سروش نیز در اثر خود با عنوان *رازدانی و روشنفکری و دین‌داری*، در این خصوص می‌گوید: «فیلسوفان سیاسی به ما آموخته‌اند که از منحنی‌ترین بینش‌های سیاسی این است که آدمی تصور کند جهان و تاریخ به دست چند نفر توطئه‌گر می‌چرخد. نمی‌توان وجود توطئه‌گران را در جهان انکار کرد اما فرق است میان اینکه بگوییم توطئه‌گران یکی از عوامل مؤثر حیات جمعی هستند و میان اینکه بگوییم همه چیز حیات سیاسی به دست توطئه‌گران و به تدبیر سوء آنان می‌چرخد. تحلیل توطئه‌گرانه از تاریخ و اجتماع و سیاست، یکی از آسان‌ترین و گاهی دلنشین‌ترین تحلیل‌هاست که کودکان و کودکان را بسیار زود می‌فریبد و عقلشان را زود قانع و راضی می‌کند. به قول مرحوم علامه طباطبائی: «همه ما مشتاق انتخاب آخف و آسهل هستیم یعنی دنبال آن می‌گردیم که سبک‌ترها و راحت‌ترها را بگیریم»؛ و به قول اینشتاین: «از فکر کردن می‌هراسیم، چراکه دشوارترین کار برای آدمیان اندیشه کردن است؛ به‌رغم اینکه تصور می‌کنند ساده‌ترین کار است»؛ بنابراین همیشه باید در خود جست‌وجو کنیم که مبدا برای فرار از فکر کردن به تئوری‌های ساده‌ای پناهنده شده باشیم که چون مُسکَنی ما را از شر فکر کردن خلاص و راحت کنند و بار سنگین فکر و تحلیل را از دوش ضعیف ما بردارد. تحلیل توطئه‌ای و توجه و تکیه بر شایعات از این قبیل مُسکن‌هاست؛ آنچه باید از آن حذر کرد و در دام آن نیفتاد این است که انسان تصور کند مردم هیچ‌کاره‌اند و فقط بازیچهٔ دست توطئه‌گران تاریخ‌اند. چنین بینشی که جز القا و تلقین عجز هنری ندارد، بسیار با

مذاق جهان‌خواران سازگار است؛ چه بهتر از اینکه مردم همیشه در واهمه خود، نیروی شیطانی جهان‌خواران را بی حساب و لایزال بشمارند و به هیچ مقابله‌ای جرئت و جسارت نورزند. این تحلیل توطئه‌ای در واقع چنین وانمود می‌کند که دنیا خالی است و مردم و نیروهایشان، صفر هستند و چند توطئه‌گر بزرگ در عالم، مشغول لگد زدن و جولان دادن هستند و بس؛ و تاریخ به سهولت به دست نابکاران می‌چرخد.⁽¹⁰⁾

احمد اشرف نیز در مقاله‌ای با عنوان «توهم توطئه» می‌گوید کسی که به «پارانویا»¹ مبتلاست، تمام وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و اقتصادی و حتی مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد. به گمان او همه انقلاب‌ها، شورش‌ها، جنگ‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی، برآمدن و فروپاشی سلسله‌ها و دولت‌ها، ترورهای سیاسی و حتی کمبود محصولات کشاورزی، سقوط ارزش پول، قحطی‌ها و زلزله‌ها را دست پنهان بیگانه کارگردانی می‌کند و همه رجال کشور همچون عروسکان خیمه‌شب‌بازی و بازیگران افسانه‌های جن و پری، از پس پرده و با اشاره او حرکت می‌کنند و اراده‌ای از خود ندارند.⁽¹¹⁾

صادق زیباکلام نیز در اثر خود با عنوان توهم توطئه می‌گوید: «سرزمینی که شمالش دائماً مورد تاخت و تاز ارتش روسیه بود و جنوبش در دست انگلیسی‌ها و غربش در تصرف نیروهای عثمانی بود؛ سرزمینی که دائماً بیگانگان در امورش دخالت می‌کردند؛ این جامعه آرام‌آرام به یک نیروی خارجی مافوق اراده مردم معتقد می‌شود. واقعیت هم این است که نفوذ انگلیس در ایران، سرنوشت‌ساز بوده، نفوذ روسیه هم همین‌طور. بعدها متأسفانه نفوذ امریکا هم می‌آید؛ بدین ترتیب، ما دارای این حافظه تاریخی شدیم که بیگانگان در امور ما دخالت می‌کنند و این عوامل را باید در جا افتادن تئوری توطئه، در ضمیر مردم بسیار مؤثر دانست.⁽¹²⁾

زیباکلام اضافه می‌کند: «بر مبنای چنین بینشی (تئوری توطئه)، ما نایستی هرگز فریب صورت ظاهر رخدادهای سیاسی را بخوریم، بلکه همواره باید به جستجوی علت‌های واقعی، دست‌های پنهان، سرخ‌های اصلی و خلاصه اسباب و

عللی که پدیدآورندگان آن رخداد سعی می‌کنند از چشم ما پنهان کنند، بپردازیم. از این منظر، تحولات سیاسی چندان اصلاتی ندارند. کمتر اتفاق می‌افتد که قضیه‌ای یا واقعه‌ای به طور طبیعی به وجود آید بلکه اتفاقات و تحولات سیاسی را همواره یک قدرت خارجی یا قدرت‌هایی برای مصالح و منافع خودشان به راه می‌اندازند. بنابراین به جای بررسی و تجزیه و تحلیل اینکه فلان تحول یا رخداد سیاسی چرا و چگونه و به دلیل کدامین انگیزه‌ها و تحت تأثیر کدامین اسباب و علل و کُنش‌ها و واکنش‌های سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی پدید آمده، باورمندان به این بینش (تئوری توطئه)، همواره به دنبال یافتن عوامل پشت پرده هستند.⁽¹³⁾

مهدی بازرگان نیز در اثر خود با عنوان *بازیابی ارزش‌ها* به این مطلب می‌پردازد. از نگاه وی: «ایرانیان همواره در مسائل مختلف مملکتی خود را بی‌مسئولیت دانسته و همواره عامل اصلی مصائب، مشکلات و گرفتاری‌های خود را به بیگانگان منتسب می‌نمایند. از این منظر، با پیدایش ترس و سوءظن دائمی نسبت به توطئه بیگانگان، فعالیت‌های مثبت در جامعه دچار اختلال شده، مردم و مقامات مسئول در جامعه همانند افراد مالیخولیایی وحشت‌زده، هرگونه کاستی، اشکال یا اختلاف نظر موجود در کشور را ناشی از شَبَح قدرت‌های بیگانه و یا نتیجه تحریک، دسیسه و مزدوری آنان می‌دانند. در چنین شرایطی، اتهام خیانت، عامل اجنبی و خائن تلقی کردن دیگران، جزئی از فرهنگ سیاسی جامعه شده که نتیجه قهری آن، از بین رفتن وحدت و حاکمیت ملی ایران بوده است».⁽¹⁴⁾

از سوی دیگر، بیشتر ناظران خارجی نیز که به ایران سفر نموده‌اند و یا پژوهشگرانی که در خصوص مسائل ایران به مطالعه یا تحقیق مبادرت ورزیده‌اند، ویژگی عمومی سیاست در ایران را درجه بالای «پارانویا» به همراه بی‌اعتمادی، ناامنی و چنددستگی ذکر کرده‌اند. گورد کرزن در کتاب *ایران و قضیه ایران*، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «ایرانیان، مردمی بدگمان و مشکوک هستند که تمایل دارند زیر هر آستری توطئه‌ای را ببینند».⁽¹⁵⁾ پروفیسور آن. لمپتون در اثر خود با عنوان *جامعه اسلامی در ایران* یادآور می‌شود چنددستگی به اشکال متفاوت، به عنوان مشخصه زندگی ایرانیان از گذشته تا حال باقی مانده است.⁽¹⁶⁾

هربرت وری لند در مقدمه اثر خود با عنوان *ایران*، تصریح می‌نماید: «ناامنی و

بی‌اعتمادی بر رفتارهای ایرانیان نسبت به یکدیگر سایه می‌اندازد. فرد ایرانی در زندگی خود دارای یک دیوار روان‌شناختی‌ای هست که از ورای آن با دیگران ارتباط برقرار می‌کند».⁽¹⁷⁾ *آندره وست وود* نیز در اثر خود با عنوان *سیاست بی‌اعتمادی در ایران* در تبیین اینکه چرا حکومت پهلوی دوم در دههٔ پُراشوب 1950 همچنان تداوم یافت، بر این باور است که: «حاکم بودن فرهنگ بی‌اعتمادی، نه تنها مخالفان را چند دسته نمود بلکه این زمینه را در ذهن مردم به وجود آورد که سیاست‌مداران را افرادی فاسد، دروغگو و دارای ارتباط با بیگانه تلقی کنند».⁽¹⁸⁾ *ماروین زونیس* نیز در اثر خود با عنوان *نخبگان سیاسی در ایران*، درخصوص ویژگی‌های نخبگان سیاسی ایران به این جمع‌بندی می‌رسد: «پارانوید، ناامنی، بدبینی، بدگمانی، تنفر و بیزاری، ریاکاری، چاپلوسی، بیگانه‌ترسی، فرصت‌طلبی، ترس، خودبینی و خودبزرگ‌بینی، از عمده‌ترین ویژگی‌های خلیقات نخبگان سیاسی ایرانی است».⁽¹⁹⁾

گراهام فولر در اثر خود با عنوان *قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران می‌گوید: «هنگامی که فرهنگ یک دشمن بیگانه و نیروهای نظامی بیگانه بر ملتی تحمیل می‌شود، جابه‌جایی‌ها و تغییر جهت‌های عظیمی در فرهنگ سیاسی محلی و سلسله‌مراتب نفوذ آن اتفاق می‌افتد. از این منظر، ذهنیت معطوف به توطئه به‌خصوص در عرصه سیاست بین‌المللی یکی از جلوه‌های پایدار فرهنگ سیاسی ایران است. ایرانی‌ها نسبت به نقش بیگانگان در فرهنگ و سیاست خود بسیار حساس هستند. چنین نحوه نگرشی، عامل پرورش نوعی روحیهٔ بدبینی نسبت به ماهیت قدرت، در بین آنان شده است»*.⁽²⁰⁾

هوشنگ امیراحمدی نیز در اثر خود با عنوان *انقلاب و گذار اقتصادی: تجربه ایرانی*، در بحث مربوط به ناکامی‌های اقتصادی ایران امروز، مسئولیت عمده را به عهدهٔ فرهنگ سیاسی مطلق کشور با ویژگی‌های خاص خود می‌داند؛ از جمله: «جزم‌اندیشی ایدئولوژیکی، افراط‌گرایی سیاسی، قهرمان‌گرایی شوینستی، آسیب‌پذیری در برابر کیش شخصیت، چاپلوسی و ترس از قدرت، بدبینی، بی‌اعتمادی، تفرقه و فردگرایی». وی بر این باور است که این ویژگی‌ها در میان نخبگان سیاسی ایران و روشنفکران نیز وجود دارد و از آن به عنوان *سلاحی* در

برابر دشمنان سیاسی یا فریب هواداران استفاده می‌شود.⁽²¹⁾

2. عوامل فرهنگی بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی

2-1. بینش ایرانی

پل ریکور بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر فرانسه، اسطوره را نوعی تفسیر فلسفی توصیف می‌کند و ژولین فرونه آن را نوعی تبیین گذشته می‌داند که فرضیه‌ای مجازی یا افسانه‌ای را جانشین تحلیل علمی می‌کند. به‌رغم طرح چنین دیدگاه‌هایی، به نظر می‌رسد اسطوره‌ها، آن دسته از تصورات جمعی هستند که از نظر زمانی، بی‌زمان و از نظر رابطه با واقعیت، سورئالیست بوده و به تحلیل پدیده‌های طبیعی، آفرینش و اسرار دیگر می‌پردازند. کار اسطوره‌ها این است که ناخودآگاه جمعی را به قسمت خودآگاه آن پیوند می‌زنند. اسطوره‌ها، محکم‌ترین رشته‌هایی هستند که تداوم فرهنگی یک جامعه را تضمین می‌کنند و پایه محکمی را برای تداوم فرهنگی یک قوم یا جامعه ایجاد می‌کنند.⁽²²⁾

در ارتباط با ایران، اسطوره‌ها بخش عظیمی از فرهنگ، باورها و بینش مردمان این سرزمین را تشکیل می‌دهند. اسطوره‌های ایرانی از راز آفرینش تا ساده‌ترین پدیده‌ها و مسائل را دربرمی‌گیرند. در جهان اساطیری و بینش اسطوره‌ای ایرانیان باستان، اهورامزدا جهان را آفرید و اهریمن، جهان او را به بدی و زشتی آلوده ساخت؛ به این ترتیب همه موجودات جهان به اهورایی و اهریمنی تقسیم شدند حتی ستارگان نیز به دو دسته تقسیم شدند: یکی اخترانی که حرکتی نامنظم دارند و اهریمنی هستند و دیگر «روشنان» یا ستارگانی که حرکتی منظم دارند.⁽²³⁾ به همین دلیل، شاید هیچ رمزگانی به اندازه جدال خوبی و بدی، و نور و تاریکی بر فرهنگ ایرانی سیطره نداشته باشد. این تقابل و ثنویت از نخستین عناصر تشکیل‌دهنده اندیشه ایرانی بود که ابتدا در دین زرتشت و سپس در اندیشه‌های مانی، تبلور یافت.

این ثنویت تنها یک اندیشه یا نگرش نبود بلکه نوعی ایدئولوژی و راه‌پیکار در زندگی فردی، جمعی و سیاسی هم بود. این وجه ایدئولوژی، سبب حرکت و تلاش بیشتر و طرد بی‌طرفی در میان باورمندان، می‌شد.⁽²⁴⁾ همچنین در فرهنگ اساطیری

مردمان این سرزمین، ایران همراه دو همزاد بدخواه و توطئه‌گر زاده می‌شود؛ سرگذشت ایران، داستان دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و توطئه‌چینی‌های بی‌امان و پیگیر این هم‌زادان است. در زمان پیشدادیان، دشمن اصلی، توران است. پس از پیشدادیان، نوبت به کیانیان می‌رسد. در دوران آنان، جنگ میان سه بخش جهان، به‌خصوص میان ایران و توران شدت می‌گیرد تا آنکه اسکندر مقدونی از غرب بر ایران می‌تازد و سلسله کیانی را برمی‌اندازد و به راهنمایی ارسطو، دومین توطئه بزرگ تاریخی را علیه ایران تدارک می‌بیند و نظام ملوک‌الطوایفی را بر ایران زمین چیره می‌گرداند. اگر نخستین توطئه اساطیری به دست توران و به یاری غرب است، این توطئه یک‌راست از غرب سر بر می‌آورد تا امپراتوری روم در امان بماند.⁽²⁵⁾

بدین ترتیب از منظر تبارشناسی¹، رد پای شکل‌گیری بینش بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌هراسی در ایران معاصر را باید در جهان اساطیری نشئت گرفته از ساخت ذهنی مردمان این سرزمین، جستجو نمود؛ یعنی در جهان‌بینی «دوگانه‌نگر» «ایرانی» و «انیرانی» و دسیسه‌های بزرگ نیروهای اهریمنی، برای تضعیف نیروهای یزدانی که در هر زمان به رنگی و نیرنگی ظاهر می‌شوند. زمانی در چهره «سلم و تور» نمایان می‌شوند و ایرج، مؤسس ایرانشهر را از میان برمی‌دارند؛ زمانی دیگر به صورت اسکندر نمایان می‌شوند و ایران را به ورطه نابودی می‌کشاند؛ زمانی دیگر در هیکل مانوی‌ها ظاهر می‌شوند و با دستکاری در گاهشماری و تاریخ، نظم جهان را برهم می‌زنند و اعراب بادیه‌نشین و مغولان صحراگرد را به تسخیر ایران رهنمون می‌سازند. در تاریخ معاصر نیز در چهره غربی‌ها ظاهر می‌شوند تا فرهنگ اصیل ایرانی و تمام هستی و کیان این سرزمین را از بین بَرند و بَرْدایند.⁽²⁶⁾

از مطالب گفته‌شده، چنین برمی‌آید که ذهنیت نگران از توطئه بیگانگان به جوامعی اختصاص دارد که تحت تأثیر نیروهای خارجی و مداخله‌گر دچار ضعف و آسیب‌دیدگی شده‌اند. این‌گونه جوامع به دلیل آگاهی به وجود قدرت بازیگر و توانمندی که ابتکار عمل را در دست دارد (و توان تغییر وضعیت و اعمال اراده بر سرنوشت جامعه تحت سیطره و سلطه خود را دارا می‌باشد)، تصور می‌کنند هر ناخوشی و آسیبی که به آنها وارد می‌شود ناشی از قدرت سلطه‌گر و تدابیر اوست.

هرچند در پاره‌ای مواقع، ممکن است این تصور قرین به واقعیت باشد اما صرفاً نمی‌توان هر نوع آسیبی را از ناحیه بیگانگان و قدرت‌های سلطه‌گر خارجی تصور نمود، چراکه طرز تلقی تحلیلگران و نخبگان داخلی و ارائه نمونه‌ها و نشانه‌هایی از سوابق توطئه قدرت‌های سلطه‌گر و القای این تحلیل و باور به ذهنیت عمومی جامعه تحت سلطه، می‌تواند در شکل‌گیری فضای وهم‌انگیز توطئه، بسیار مؤثر باشد؛ به نحوی که افراد در چنین جامعه‌ای دائماً با احساس نگرانی از خطر زندگی می‌کنند و وقایع و حوادث ناخوشایند را با توطئه بیگانگان ارتباط می‌دهند. در این راستا به‌ویژه مفاهیمی همچون آزادی و استقلال سیاسی نیز اقدامات و تدابیر توطئه‌آمیز دولت سلطه‌گر را برای آنها تداعی می‌کند.⁽²⁷⁾

نگاهی به دخالت قدرت‌های سلطه‌گر روس، انگلیس و آمریکا در امور ایران و آسیب‌پذیری ایران از تدابیر و نقشه‌های پنهان و آشکار این قدرت‌ها در رقابت بر سر ایران، به‌ویژه در دو قرن اخیر تحولات سیاسی معاصر کشور، خود به نوعی ذهنیت توطئه‌دائمی بیگانگان برای ضربه زدن به کشور را در میان دولتمردان و توده مردم، تشدید نموده است. این ذهنیت سبب شده تا ایرانیان آگاهانه یا ناخودآگاه در ورای هر حادثه نامطلوب سیاسی - اجتماعی، بلافاصله یک توطئه خیالی یا واقعی را که از ناحیه نیروهای خارجی یا قدرت‌های جهانی پایه‌ریزی و هدایت می‌شود، تصور و فرض نمایند. به دلیل تداوم بلندمدت احساس خطر نسبت به مداخله و توطئه‌دائمی بیگانگان، این ذهنیت در شکل فرهنگ عمومی و سپس باور سیاسی در بطن جامعه ایرانی نهادینه شده و به معیاری برای سنجش قضاوت آنان نسبت به ارزیابی مسائل و مشکلات درونی جامعه ایران و انتساب آن به نیروهای خارجی تبدیل شده است.⁽²⁸⁾

بدین ترتیب، «ذهن ایرانی» و «نخبگان تصمیم‌ساز» آن، به شدت تحت تأثیر فرهنگ توطئه‌باوری، شکل گرفته و پرورش یافته است؛ این امر نیز به نوبه خود، در بازتولید خصلت بیگانه‌ستیزی بسیار مؤثر بوده است؛ هرچند تحلیل زمینه‌ها و عوامل این پدیده از حوصله این مقاله خارج است اما مفروض این است که ایرانیان در مقام قدرت برتر در دوره‌هایی از تاریخ خود، هنگامی که در برابر یک قدرت مهاجم بیگانه شکست می‌خوردند، دچار انفعال شدید روحی و روانی شده و نسبت

به بیگانگانی که عظمت، شوکت و هیبت آنها را سلب کرده و غرورشان را جریحه‌دار نموده و با اشغال سرزمین‌شان آنها را تحقیر می‌کردند، حس تنفر عمیقی می‌یافتند. این احساس روانی و باور ذهنی در دوره‌های مختلف تکرار شده و به صورت یک باور عمومی در فرهنگ سیاسی ایرانی ماندگار شده است. همچنین از آنجاکه دولت و اقتدار سیاسی در بستر تاریخ ایران، مسیر پُر فرازونشیبی داشته، حالت روحی و روانی ایرانیان نیز به تاسی از این تحولات، هنگامی که پس از یک دوره توأم با عظمت، عزت و غرور، با شکست و تحقیر روبه‌رو می‌شدند، به حال انسان قدرتمندی شبیه می‌شد که دوران اقتدارش به سر آمده و از انسان مقتدر دیگری شکست خورده و اسیر او شده است؛ لذا کینه، تنفر و ضدیت شدیدی نسبت به اقوام مهاجم و بیگانه پیدا می‌کرده‌اند.⁽²⁹⁾

2. عوامل فرهنگی - اجتماعی نشئت گرفته از بینش ایرانی

2-1. مطلق‌اندیشی و کلیشه‌نگری

تاریخ گواه این مدعاست که نگاه‌های مطلق به فهم سیاسی و عمل سیاسی، بسیار مخرب بوده است. اصولاً بشر نمی‌تواند به علت جایز الخطا بودن، اندیشه مطلق تولید کند. اندیشه و فهم مطلق، به طور خودکار تبدیل به جزمیت در گفتار و عمل می‌شود. نسبی بودن تفکر و فهم سیاسی یعنی اینکه شخص محقق و اندیشمند سیاسی در استنباط و استنتاج، یافته‌های خود را خطاپذیر شمارد. نسبی بودن شناخت سیاسی در یک جامعه، زمانی نهادینه می‌شود که افراد، آموزش دیده باشند و بدانند که شناخت سیاسی بهتر، نزد دیدگاه‌های مختلف است و بهترین روش در شناخت سیاسی بهتر، تکیه کردن بر «اجماع نظر» است؛ بنابراین اگر اندیشه سیاسی و اجتماعی در سایه عقلا نیت و نسبیّت شکل گیرد، در سالم‌سازی فضای فرهنگی و بینشی یک جامعه بسیار مؤثر است.⁽³⁰⁾

فهم دقیق‌تر سیاسی از راه تقابل و تضارب اندیشه‌های نسبی به دست می‌آید؛ قائل بودن به نسبیّت اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی در وهله نخست یک باور است؛ در وهله دوم یک فرهنگ و در وهله سوم، عین عقل و در وهله چهارم، یک فن و روش است. نسبی بودن اندیشه و تفکر، زمانی تحقق می‌یابد که در باورها و نظام

فرهنگی حاکم بر جامعه، فردیت مثبت تقویت شده باشد و شخص خود را به عنوان حلقه‌ای از حلقه‌های رقابت، مستعد انجام عمل اجتماعی ببیند. نسبیّت اندیشه در جامعه‌ای به ثمر می‌رسد که عمق ماهیت بشر را شناخته باشد و به انسان نگاهی طبیعی‌تر بیافکند و غرایز و نیازها و علائق او را منطقی‌تر ببیند. نسبیّت اندیشه تحقق نمی‌یابد مگر در پرتو فضای آزاد و حاکمیت عینی و عملی آزادی در جامعه انسانی.⁽³¹⁾

در حوزه گفتار، حضور طولانی اقوام مهاجم در ایران، انقطاع تاریخی و در پی آن انقطاع فرهنگی و گسست در تاریخ تمدن ایرانی سبب شده که از میان سه وجه عمومی بیان یعنی پوشیده‌گویی، رک‌گویی - دریده‌گویی، و روشن‌گویی، این پوشیده‌گویی و کلی‌گویی باشد که بیشتر یک‌تاز میدان و وجه غالب بیان شود. پوشیده‌گویی که بیانی نامتجانس با تفکر انتقادی است، از اعتقادی نشئت می‌گیرد که مطلق‌نگر است و برای اندیشه و بیان، حد و مرزهایی قائل است. کلی‌گویی زبان متأثر از کل‌گرایی اندیشه و آن نیز به نوبه خود متأثر از کل‌گرایی نهادهای قدرت در این مرزوبوم است.⁽³²⁾

فرهنگ سیاسی «کلیشه‌نگر» و «مطلق‌اندیش»، مبتنی بر منطق یا این یا آن است؛ هم این و هم آن را در این وادی، راهی نیست؛ یا باید زنگی زنگ بود یا رومی روم. فضایی مابین این دو وجود ندارد؛ یا باید «خودی» بود یا «دیگری»؛ یا باید «از ما» بود یا «بر ما»؛ یا باید در «صراط ما» گردن نهاد یا به «ضلالت دیگران». فرهنگ سیاسی مطلق‌اندیش، چون «کل‌نگر» است، «تمامیت‌نگر» نیز هست. به قدرت بدون مقاومت و به منزلتی استعلایی بدون بدیل می‌اندیشد؛ چون تمامیت‌نگر است، «دگرساز»، «شبیه‌ساز» و «طردکننده» است. گفتمان برآمده از چنین فرهنگی، «فراگفتمان» است؛ رهیافت آن «فرا رهیافت»، روایت آن «فرا روایت» است و کلام آن منزلتی استعلایی دارد.⁽³³⁾

بدین سان در عرصه اندیشه، مطلق‌گرایی و کلی‌گویی مشخصه جامعه‌ای است که در آن «تفکر انتقادی» نهادینه نشده باشد. تفکر انتقادی روش و گرایشی برای چون و چرا کردن در همه چیز است. چون و چرا هم زاینده شک و هم زاینده شک است. شک نیز با پذیرش و پیروی همساز نیست زیرا پذیرش و پیروی، لازمه ثبات

نهادهای و ساخت‌های مسلط است. پوشیده‌گویی و مطلق‌اندیشی، وجه غالب بیان و تفکر در فرهنگ و اندیشه‌ای است که لرزش و تردید در پایه‌ها و بنیادهای خود را تاب نمی‌آورد؛ واقعیت‌ها را تنها به همان شکل و حد و وضعی که می‌پسندد و می‌پذیرد، تبیین می‌نماید. کلیشه‌نگری و مطلق‌اندیشی هم با معرفت‌واقع‌گرا سازگار است و هم با روابطی که تبلور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اندیشه‌ای و اخلاقی چنین واقعیتی است، ناهمخوان می‌باشد. به‌طور کلی، آنچه از فرهنگ سیاسی ایران معاصر برمی‌آید، تبلور عینی این واقعیت است که کلی‌گویی و مطلق‌اندیشی، اقتضای تاریخ سیاسی - اجتماعی کهن جامعه ایرانی است که بر ساخت‌های استبداد مبتنی بوده است.⁽³⁴⁾

بدین‌سان، اگر جامعه‌ای در حل مسائل خود کلیشه‌نگر باشد و با مسائل، کلیشه‌ای برخورد کند یعنی نوآوری و ابداع در عرصه اندیشه نداشته باشد، طبیعی است که روند رشد و توسعه آن به تأخیر خواهد افتاد. زمانی می‌توان جلوی سلیقه‌ها و اندیشه‌های کلیشه‌نگر را گرفت که اندیشه‌ها در قالب نهادها، پیاده شوند و تفکرات بنیادی، جنبه نهادینگی به خود گیرند. جامعه علاقمند به توسعه شدیداً نیازمند نهادهای پایدار است. استقرار نهادهای پایدار سبب می‌شود تا هم شیوه برخورد با مسائل و مواجهه با جهان خارج، غیرشخصی و غیرسلیقه‌ای شوند و هم ثبات، آینده‌نگری و تمدن‌سازی مادی و معنوی متحقق شود.⁽³⁵⁾

2-2. تقدیر‌گرایی

توسعه به مفهوم علمی آن یعنی استفاده از روش، توجه به دنیا، توجه به طبیعت و بهره‌برداری از آن. این نوع نگرش، نگرشی انسانی و علمی است.⁽³⁶⁾ انسان نو، انطباق‌پذیر، کارآمد و معطوف به برنامه‌ریزی بلندمدت است، جهان را تغییرپذیر می‌داند و بالاتر از همه نسبت به توان خود برای ایجاد تحول و دگرگونی اطمینان دارد. به همین دلیل، مشتاق و علاقمند به مشارکت در تمامی ابعاد آن است. در مقابل، انسان تقدیرگرا، نگران، عاری از بلندپروازی، متمایل به رفع نیازهای آنی و حاجات، قضا و قدری و محافظه‌کار است.⁽³⁷⁾

در فرهنگ ایران، تقدیر‌گرایی و ایدئولوژی تقدیر‌گرایانه و فلسفه دم را غنمیت

شمردن، به نوعی بازتابی از آشفتگی کشور بوده است. فقدان حاکمیت ملت و حاکم بودن بی‌قانونی به عنوان اصل حاکم بر روابط فرمانروایان و فرمانبرداران بوده است. از آنجاکه آحاد و اقشار مختلف جامعه ایرانی، خود را در مبارزه‌ای مستمر برای استقرار جامعه‌ای «فضیلت‌سالار»، ناکام می‌دیدند، لذا در تقابل میان آنچه هست و آنچه باید باشد، به واقعیت تلخ «آنچه هست» تن دادند. البته این نیز به نوبه خود دلیلی بود بر شکایت از روزگار و چرخ گردون و امثال آن که در روند تاریخ و فرهنگ این مرزوبوم شکل نهاده‌ها به خود گرفت و به اندیشه حاکم مبدل شد.

نگاهی به ضرب‌المثل‌های رایج در فرهنگ عامه ایرانی و از جمله: «به آب زمزم و کوثر، سفید نتوان کرد، گِلیم بخت کسی را که بافته‌اند سیاه»؛ و یا «بخت اگر یار است با سلطان میبچ، بخت اگر برگشت صد سلطان به هیچ»؛ ضمن آنکه خود حکایت تلخی از حاکمیت اندیشه تقدیرگرایی و جبر‌گریزناپذیر است، دلیلی نیز بر مدعای تبیینی ما در این پژوهش است.⁽³⁸⁾

3-2. بی‌اعتمادی و بیگانگی سیاسی

یکی از اصولی‌ترین مسائل در فرایند بررسی کارکرد فرهنگ سیاسی و نظام‌های سیاسی گوناگون، مسئله وجود اعتماد متقابل در جامعه است. عوامل ایجادکننده و نیز آثار و پیامدهای وجود اعتماد در جامعه، از موضوعاتی هستند که در تجزیه و تحلیل رابطه فرد و دولت، مورد توجه قرار می‌گیرند. درحالی‌که وجود اطمینان و اعتماد در میان نخبگان سیاسی خود یک متغیر وابسته به شمار می‌رود یعنی به نحوه نگرش مردم و نیز عملکرد کارگزاران حکومت بستگی دارد و در عین حال خود عامل مهمی برای توسعه و مشروعیت سیاسی تلقی می‌شود.⁽³⁹⁾

در دنیای امروز، مهم‌ترین عامل بیگانگی سیاسی، احساس برکنار ماندن، در حاشیه قرار گرفتن و عدم تأثیر در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست. در نظام‌هایی که نهادهای واسطه‌ای مانند انجمن‌های صنفی، احزاب سیاسی و انواع تشکیلات اجتماعی و نهادهای مدنی وجود ندارد یا اگر هست دولتی است، افراد بیشتر میان خود و نظام سیاسی احساس بیگانگی می‌کنند چراکه معمولاً برحسب عُرف و قانون، چنین حقی برای افراد لحاظ شده اما عملاً آن حق از آنها دریغ

می‌شود.⁽⁴⁰⁾

در همین ارتباط، چنین استنباط می‌شود که جوّ خفقان و محیط اختناق‌آوری که استبداد تاریخی همواره به‌وجودآورنده و اشاعه‌دهنده آن بوده، جهان‌بینی و نگرش آحاد و اقشار مختلف مردم را تحت تأثیر قرار داده است. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که در طول تاریخ این مرزوبوم، جان و مال و هستی مردم، همواره در گرو حرص، آز، هوس و ارادهٔ حاکمان، سلاطین و وابستگانشان قرار داشته؛ از این‌رو، مسئله حاکمیت و اعتماد ملت، نه‌تنها مطرح نبوده بلکه بی‌قانونی به عنوان اصل حاکم بر روابط فرمانروایان و مردم، اصلی قانونی و طبیعی جلوه‌گر بوده است.⁽⁴¹⁾

از آنجاکه در نظام‌های استبدادی ایران معاصر، همه تحقیر می‌شدند از رعیت گرفته تا وزیر اعظم، در نتیجه به ندرت امکان ابراز وجود سیاسی برای آحادی باقی می‌ماند.⁽⁴²⁾ همچنین از آنجاکه در نظام‌های خودکامه، حاکمان، خود را مافوق قانون و حکومت و سلطنت را موهبت و عطیه‌ای الهی می‌دانستند که به آنان تفویض شده بود؛ نه‌تنها خود را در برابر تقاضای جامعه، ملزم به پاسخ‌گویی نمی‌دیدند بلکه حتی اطاعت محض و مطلق رعایا و مقلدین را نیز طلب می‌نمودند.⁽⁴³⁾ به عنوان مثال دولت صفوی که نوعی حکومت دینی سطحی‌نگر بود، کیفیت رادیکال مذهب تشیع را تحت الشعاع سیاست‌های نظام سیاسی خود قرار داد و آن را به مذهب تسلیم و اطاعت تبدیل نمود و جایی را برای چرایی و اعتراض جامعه تحت امر، باقی نگذاشت.⁽⁴⁴⁾

بی‌ثباتی اوضاع سیاسی و فقدان نظام قشربندی متمرکز معقول و تجاوزات مداوم قوی شوکتان به زیردستان و درهم‌آمیختگی فرهنگ کلاسیک سنتی (که گاه به شریعت و زمانی به طریقت منتهی می‌شد؛ زمانی در حاشیهٔ جامعه به نقد قدرت می‌پرداخت و زمانی خود در قدرت سهیم می‌شد) با فرهنگ و ایدئولوژی حکومت‌های استبدادی، نوعی دوگانگی در بینش و نحوهٔ نگرش فرهنگ توده نسبت به زندگی و فلسفهٔ حیات و قضاوت پیرامون آن، پدید آورد. همچنین احساس ضعف در برابر قدرت بی‌امان استبداد، نگرش‌های خاصی را نسبت به قدرت و حکومت در فرهنگ سیاسی جامعهٔ ایرانی، فراهم می‌آورد؛ بدین نحو که در فرهنگ توده گاه قدرت، تقدیس و ستایش می‌شد (نام شاهان به نیکویی سر

است؛ شاه خدای کوچک است؛ شاه سایه خداست)؛ و گاه مورد تمسخر و کراهت قرار می‌گرفت (هر نمرودی را پشه‌ای است؛ آخر شاه‌منشی، کاه‌کشی است) که البته این دوگانگی سیاسی به نوبه خود بازتابی از بی‌ثباتی سیاسی حاکم در این مرزوبوم بوده است.⁽⁴⁵⁾

تداوم روند شکاف‌های اجتماعی و سیاسی ایجادشده، همچنان در دوران حکومت افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی به‌خوبی قابل رؤیت است.⁽⁴⁶⁾

2-4. افراط و تفریط‌گرایی

افراط و تفریط که از شاخصه‌ها و ویژگی‌های عجین‌شده شخصیتی و رفتاری در فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی است، همواره اصل حاکم و تعیین‌کننده‌ای در نحوه نگرش و نوع رفتار ایرانیان با رویدادها و مسائل جهان پیرامونی محسوب می‌شود که البته این امر به نوبه خود، بی‌تأثیر از انقطاع تاریخی و ناکامی در انباشت سنن سازنده جاری در این مرزوبوم نبوده است. در این خصوص، آنچه از دیرباز تاکنون فرهنگ و تمدن ایرانی را به چالش فراخوانده و در قرون معاصر اهمیت بسزایی یافته، به ترتیب تقدم تاریخی عبارت بوده‌اند از: 1) مبارزه طلبی همسایگان عرب؛ 2) هم‌آوردخواهی تمدن غرب. برای مقابله با چالش تاریخی همسایگان عرب، فرهیختگان این سرزمین چون مهم‌ترین و زیان‌آورترین عنصر بیگانه را در فرهنگ ایرانی، نتیجه تأثیر «تازیان» دانسته‌اند؛ بیشترین کوشش و همت خود را به پیراستن و پالایش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی از نفوذ عرب به بهانه مقابله با نفوذ بیگانگان یا اثبات برتری ایرانیان بر اعراب گماشته‌اند؛ بدون آنکه واقعیت‌های موجود در فرهنگ ایرانی و عرب را در نظر آورند و تأثیر متقابل فرهنگ ایران و عرب را بر یکدیگر در دوران تاریخ ایران اسلامی، ملحوظ نمایند.⁽⁴⁷⁾

شیوه برخورد با غرب و نحوه رفتار ما در زمینه ارتباط با آن نیز چیزی «شیفتگی» و «ستیز» نبوده است؛ شیفتگی نسبت به غرب، ملازم ستیز با سنت‌های ملی و دینی بوده است و ستیز با غرب، ملازم شیفتگی نسبت به سنت‌ها. هنر ما در عرصه اندیشه و عمل، حکایت افراط و تفریط است و نه داستان اعتدال و میانه‌روی. ما راه حل سومی را هنوز نیافته‌ایم. درعالم سخن طرفدار اعتدال و میانه‌وی هستیم و

در عالم عمل یا اهل افراطیم یا تفریط. بزرگ‌ترین عارضه افراط و تفریط در عالم نظر، جهل و بی‌خبری، و در عالم عمل، افتادن به بیراهی و گمراهی ما بوده است.⁽⁴⁸⁾ پاره‌ای از محققان فرهیخته در رویکردی واقع‌گرایانه، تاریخ کناگنش فکری ایرانیان را با غرب به چهار دوره تقسیم نموده‌اند: (1) غرب‌خواهی (از نخستین برخوردهای ایرانیان با غرب و غربیان تا انقلاب مشروطیت)، (2) غرب‌ستایی (از کودتای سوم اسفند تا اوایل دهه 50-1340 شمسی)، (3) غرب‌زدایی (از 15 خرداد 1342 تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران)، (4) غرب‌شناسی (از زمان تأسیس جمهوری اسلامی ایران تاکنون). این تقسیم‌بندی خود به نوعی می‌تواند نحوه نگرش و رفتار سیاسی ما را در چگونگی معاشرت با جهان غرب، در دوران معاصر تبیین نماید؛⁽⁴⁹⁾ اما متأسفانه به علت خلط مفاهیم و حاکمیت نگرش کلیشه‌ای، بیشتر کسانی که مسئولیت و مایه نقد رابطه معنوی ما را با غرب داشته‌اند به بهانه‌ای و عللی از این وظیفه خطیر طفره رفته‌اند؛ اگر هم هرازگاهی به غرب اشاره‌ای کرده‌اند بیشتر به قصد رسوا کردن تقلب‌های خاورشناسان در تاریخ ایران بوده است.⁽⁵⁰⁾

پیکار با غرب و غرب‌زدگی به معنای فرهنگی آن که در چند دهه اخیر هم میان روشنفکران و هم دولتیان شعار زیننده‌ای بود، خود وسیله‌ای برای توجیه این کوتاهی و مزید بر علت شده است؛ زیرا در مواردی به عذر آن، هرگونه کوششی را برای شناختن یا شناساندن غرب به نام جلوه‌ای از غرب‌زدگی محکوم کرده‌اند، اما هیچ معلوم نیست که پیکار با غرب‌زدگی به چه مفهومی به کار می‌رود؟ آیا مُراد از کاربرد این مفهوم، پیشگیری از هرگونه نفوذ معنوی غرب است؟ یا بازگشت به فرهنگ باستانی و سنتی ایران؟ یا سازگار کردن این نفوذ با خصوصیات و نیازهای اجتماعی ما؟⁽⁵¹⁾

در همین ارتباط، می‌توان به بینش و نحوه نگرش محققان و اندیشمندان ایرانی از جمله احمد فردید، جلال آل احمد، علی شریعتی و داریوش شایگان اشاره کرد که بیشترین بار معنوی نقد فرهنگ غربی را متحمل شده‌اند. از دیدگاه فردید: «حقیقت چیره دوران ما از قرن هجدهم به بعد، تمدن غرب بوده که همه ممالک اسلامی و اقوام شرق را از سنت‌های فرهنگی و ودایع تاریخی، تهی کرده است».⁽⁵²⁾ در چهارچوب ثنویت‌گرایی شرق - غرب، فردید اصرار داشت که غرب هم به مثابه

نوعی هستی‌شناسی و هم شیوه زندگی، باید کنار گذاشته شود.⁽⁵³⁾

جلال آل احمد نیز با به عاریت گرفتن مفهوم غرب و غرب‌زدگی از احمد فردید، کل تجربه مدرنیته و تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی معاصر ایران را متأثر از غرب می‌داند و غرب را به مثابه شرارت و غده سرطانی نفی می‌کند. از دیدگاه وی توطئه بزرگ شیطانی غرب علیه ایران، همواره از عهد باستان تا به امروز، تداوم یافته و با نوعی تهاجم همبسته سیاسی و نظامی و فرهنگی، همراه بوده است.⁽⁵⁴⁾

علی شریعتی نیز در چهارچوب اندیشه ثنویت‌گرایانه ایرانی خود که در آن جهان و انسان‌های موجود در آن را به دو جبهه «هابیل و قابیل»، «حق و باطل»، «نور و ظلمت» تقسیم می‌کرد، در آثار خود غرب، مدرنیته و تجدد را از مهم‌ترین دشمنان شرق، اسلام و ایران تلقی می‌نمود که قصد نابودی هستی و کیان ما را دارند. وی در اثر خویش با عنوان بازگشت به خویش، همانند آل احمد به استعمار فرهنگی به مثابه تهی شدن از خود اشاره می‌کند و در این راه با زبانی که یادآور زبان آل احمد است، «شبه‌روشنفکری متجددی» را که آگاهانه یا ناآگاهانه، «راه بلد» استعمار است، به باد انتقاد می‌گرفت.⁽⁵⁵⁾

داریوش شایگان نیز در اثر خود با عنوان آسیا در برابر غرب، متأثر از اندیشه ثنویت‌گرایانه ایران باستان، با آمیزه‌ای از اندیشه‌های هایدگری، شرق و غرب را بر اساس جوهرهای هستی‌شناختی از یکدیگر تفکیک می‌نمود. از دیدگاه وی: «اندیشه غربی از همان آغاز دشمن مرگبار اندیشه شرقی است».⁽⁵⁶⁾ بدین سان در برابر فرهنگی که به مهاجم‌ترین وجه، هستی ما را تهدید می‌کند، حق سکوت نداریم.⁽⁵⁷⁾

3. باز تولید عناصر بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی؛ برآمده

از انقلاب اسلامی ایران

در فرهنگ سیاسی برآمده از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آنچه به رفتار سیاسی ایرانیان و نیز نخبگان تصمیم‌ساز کشور و نیز اصول سیاست خارجی برآمده از این انقلاب، جهت می‌داد، از یک رمزگان دیرپای فرهنگ ایرانی یعنی «نبرد خیر و شر» و برابر دانستن «دشمن خارجی» با «دیو و شیطان و شر» سرچشمه می‌گرفت؛

از این رو، اصطلاح «شیطان بزرگ» که در مورد امریکا به کار گرفته شد، به اصلی رجوع داشت که در حافظه تاریخی و خاطره جمعی ایرانیان، ریشه داشت. در این ساخت ذهن، پیکار با امپریالیسم از یک سو و پیکار با شیطان و دیو از سوی دیگر، با مفاهیم و مضامین فرهنگی و اجتماعی دنیای کهن ایرانی و نیز مفاهیم مذهبی همچون استکبار پیوند می‌یافت تا مبارزه از پشتوانه غنی‌تری برخوردار شود. بدین ترتیب، عناصر و مفصل‌بندی و دقایق گفتمانی برآمده از متن انقلاب اسلامی حکایت از آن دارد که رمزهای فرهنگی دوران اسلامی تاریخ ایران که در آن رمزگان ایران پیش از اسلام در نمادها، مظاهر و چهره‌های مقدس اسلامی تبلور یافته‌اند، بیشترین سهم را در شاکله گفتمان سیاسی دوره پس از پیروزی انقلاب داشته‌اند.⁽⁵⁸⁾

بدین سان در فرهنگ سیاسی شکل گرفته از فردای انقلاب، سه متن انباشته‌شده قابل ارزیابی است:

1. متن «حاشیه‌ای» یا همان متن باقی‌مانده از قدرت سیاسی و اجتماعی دوران پهلوی دوم که با پیروزی انقلاب به حاشیه رانده شده بود؛
 2. متن «محوری» که بیشتر یک متن گفتاری بسیج‌گر بود. این صورت از متن گفتاری به دلیل ماهیت بسیج‌کننده‌اش، توانایی محوری شدن در این پیکار را پیدا کرده بود؛
 3. متن «سرگردان» یا همان «دال‌های شناور». چنین متنی در فضایی بین حاشیه و محور، در نوسان بود.⁽⁵⁹⁾
- لازم به ذکر است گفتمان پسااستعماری جمهوری اسلامی ایران، از درون همین جدال متنی - گفتمانی بیرون آمد. متن محوری از طریق تسلط دال غرب‌زدایی و امپریالیسم‌ستیزی، در تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران و تثبیت گفتمان جمهوری اسلامی نقشی اساسی داشت.⁽⁶⁰⁾

متن محوری با به حاشیه راندن گفتمان پهلویسم و نیز شکار دال‌های شناور متن سرگردان،⁽⁶¹⁾ و با بهره گرفتن از نظم گفتاری موجود و با پناه بردن به ایده‌های مطلوبی همچون حکومت مستضعفان جهان، بیداری تمام خلق‌های مسلمان، نابودی همه سرمایه‌داران و امپریالیسم جهانی، بخشی از وحشت‌زدایی از جهان خویش را

نزد ایرانیان انقلابی بازتولید کرد. قرار گرفتن در چنین وضعیتی سبب شد تا سوژه‌های برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی، جهان بیرونی را در یک توطئه عظیم و همه‌جانبه‌ای از سوی دنیا ادراک کنند و با تمام وجود به یک گفتار گُنشِ تقابل جویانه با جهان بیرونی روی آورده؛ دنیا را در برابر خود قرار داده و هر مخالفی را که در برابر «دال برتر» انقلاب اسلامی قرار گیرد، شریک این توطئه عظیم و عامل بیگانگان بازنمایی نماید و بدین‌سان، تصویر ابژه بیگانه یعنی امریکا - غرب در ناخودآگاه جمعی ایرانیان تبدیل به ابژه وحشت شود.⁽⁶²⁾

از آنچه گذشت، چنین برداشت می‌شود که فرهنگ سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران و متون نشئت‌گرفته از آن که مجموعه‌ای از گفتارها، خطبه‌ها و بیانات برجسته انقلاب اسلامی است، بر پایه نگرش‌ها، آداب و ارزش‌هایی که سالیان دراز بر ذهنیت ایرانیان حکم‌فرمایی کرده‌اند، استخراج و بازتولید شده و فضایی را ترسیم می‌کنند که در آن جایگاه ایرانی و غیرایرانی و رابطه‌ای که بین این دو جهان برقرار می‌شود، مشخص گردد. بدین‌سان، در این دنیای پرتلاطم، دیگر هیچ جای سکوت و سکون نیست؛ نبرد بی‌امان خوبی و بدی، روشنایی و تاریکی انسان را مجبور به اتخاذ موضع می‌کند چراکه دو جبهه بیشتر وجود ندارد و انسان ایرانی به ناچار جزء یکی از این دو جبهه خواهد بود. اما ایرانی پاک‌نهاد، بنا به سرشت و وجدان و مذهب و آموزه‌های سه‌هزارساله خویش، خودبه‌خود، جانب نیکی را ننگه می‌دارد و در جبهه نور و جزء سربازان خدا و لشکریان خرد و اردوگاه خوبی، جای می‌گیرد.⁽⁶³⁾

نتیجه‌گیری

از مطالعه فرهنگ سیاسی ایران با تأکید بر دوران معاصر و با دقت در عناصر ذهنی و بینشی قوام‌بخش این فرهنگ و آثاری که این عناصر در شکل‌گیری و تشدید انگاره‌های بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در بین اهالی، ساکنان و اندیشمندان این مرزوبوم از خود برجای گذاشته‌اند، می‌توان به یافته‌های ذیل، نائل شد:

1. فرهنگ حاکم بر جامعه ایرانی در درازای تاریخ گذشته این کشور، فرهنگ شفاهی بوده و رویکرد تاریخی ما، رویکردی ذهنی و خیالی است؛ رویکردی که

عده‌ای را سفید مطلق و عده‌ای دیگر را سیاه مطلق می‌بیند.⁽⁶⁴⁾ در این فرهنگ شفاهی، اسطوره‌ها، بخش مهمی از باورهای مردمان ایران را شکل داده‌اند از جمله اهورا و اهریمن، جدال نور و ظلمت، شیطان یا اهریمن که هریک به نوعی، بازنمایی‌کننده روح شر و زشتی و منشأ تاریکی بوده و ایرانیان آن را به اقوام دشمن نسبت می‌دادند. در فرهنگ مذهبی نیز شیطان، جایگاه مهمی دارد چراکه موجودی رانده‌شده از سوی خداوند است و وظیفه و کارکرد آن، تسخیر روح انسان و بردن آن به سوی شرارت و تاریکی است؛ بدین‌سان سرمایه‌های فرهنگی اسطوره‌ای و مذهبی در جامعه ایرانی، هر دو نقش مهمی را در شکل‌گیری روحیه بیگانگی‌سنجی، غرب‌سنجی و امریکاستیزی (به عنوان مظهر کامل شیطان بزرگ) ایفا نموده‌اند.⁽⁶⁵⁾

2. اعتقاد به ثنویت که از دوران پیش از اسلام در ادیان ایرانی اهمیت داشته، شالوده فکری بسیار مهمی را در شکل‌گیری بینش بیگانگی‌سنجی در ایران معاصر بنیان نهاده است. حاکمیت فرهنگ قضا و قدری و اعتقاد به رمل، اسطرلاب و طالع‌بینی و دسیسه‌های فلک کج‌رفتار و نیرو‌هایی که از حیطة دخالت انسان بیرون است، از عواملی هستند که چنین بینش و نحوه نگرشی را تقویت می‌کنند. خصوصیات اسطوره‌ای تاریخ‌نگاری سنتی ایران و علاقه ایرانیان به شیوه تفکر اسطوره‌ای و حماسی و تمایل شدید آنان به اغراق شاعرانه حتی در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز در این ارتباط بی‌تأثیر نبوده است. شاید فرهنگ سیاسی ایران که تساهل فکری و تحمل عقاید دیگران و نیز تضارب آرا و برخورد عقاید و تلاقی اندیشه‌ها را ارج نمی‌نهد، از عوامل مهم اثرگذار در تشدید این وضعیت باشد.⁽⁶⁶⁾

3. آگاهی سلطه‌گونه از بیگانگی که همان بازتولید آگاهی اندوه‌بار از بیگانگی در جهان ادراکی ایرانیان و حیات فرهنگی گفتمانی آنان بوده، منجر به بازتعریف هویت گفتمانی ضد سلطه در گفتمان انقلاب اسلامی ایران شده است. در این بین، تصویر امریکا - غرب به عنوان ابژه سلطه، مهم‌ترین ویژگی بازنمایی‌شده در این مدل از هویت گفتمانی بوده است. چنین تصویری از بیگانگی در نظم گفتاری سوژه‌های انقلابی، به دال نفی وضعیت موجود در نظام بین‌الملل و طرد نهادهای بین‌المللی آن معنا داده و چرخش گفتمانی به سوی حاشیه‌های نظام بین‌الملل و برجسته کردن دال‌های حمایت از مستضعفان و مظلومان جهان حمایت از نهضت‌های

رهایی‌بخش، حکومت جهانی مستضعفان و دالِ صدور انقلاب را معنا داده است. کارکرد گفتمانی یک چنین چرخشی، اسارت‌زدایی از جهان سوژه‌های انقلابی بوده است؛ احساسی که ایرانیان، جهان خویش را در آن می‌یافتند و ادراک می‌کردند؛ احساس اسارتی که ریشه در ناخودآگاه جمعی ایرانیان داشت و همراه با احساس رنج‌آوری بود که در تصویر امریکا - غرب به منزلهٔ ابژهٔ سلطه بازنمایی شده بود.⁽⁶⁷⁾

4. از منظر تاریخ تحولات سیاسی گذشتهٔ این سرزمین، نقش حوادث تاریخی، انقطاع تاریخی و مداخلات نیروهای بیگانه را نمی‌توان به هیچ روی نادیده گرفت. در همین ارتباط، پارانوای حاکم بر پارادایم فکری نخبگان سیاسی تصمیم‌ساز ایران معاصر، حاصل نابسامانی روانی شخصی آنان نیست؛ بلکه بازتولید یک تجربه تاریخی غمناک این سرزمین است؛ یعنی تجربهٔ مداخلهٔ قدرت‌های خارجی در امور داخلی مردمان، دولتمردان و سرنوشت تاریخی ایرانیان.⁽⁶⁸⁾ ملت ایران نیز به دلیل تجارب تلخ ناشی از مداخلهٔ بیگانگان در امور ملت و کشور، به‌خصوص در دو قرن اخیر، به‌شدت به بیگانگان حساسیت پیدا کرده‌اند. تجلی تقارن احساسات ایرانیان و نخبگان تصمیم‌ساز آنان را می‌توان در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر اصول مربوط به سیاست خارجی و نوع تعامل و مناسبات بین‌المللی، مشاهده نمود.⁽⁶⁹⁾

5. همچنین بیگانه‌ستیزی و باور به توطئه آنان، برای کسانی که باور به آن دارند، دارای کاردهای روانی و اجتماعی خاصی بوده است. از این منظر، می‌توان به آرامش خاطری که به آنان دست داده و همچون سازوکارهای دفاعی - روانی، این فرصت را به آنان می‌دهد تا از خود رفع مسئولیت کنند و همه تقصیرها و کوتاهی‌ها را متوجه بیگانگان و دسیسه‌های آنان نمایند و مسئولیت تاریخی خود را لوٹ کنند، اشاره نمود. نیم‌نگاهی به تاریخ و وضعیت کشورهای مشابه و مراحل گذار آنان از این وضعیت از جمله هندوستان، چین و ژاپن در قاره بزرگ آسیا که دارای تمدن‌های کهن و ملت‌های ریشه‌دار و باصالتی هستند، می‌تواند چراغ راه آینده ایران امروز و تجربه‌ای برای برون‌رفت از وضعیت موجود، برای نسل‌های فرداهای ما باشد.⁽⁷⁰⁾ ◻

پی‌نوشت‌ها

1. Alexis de Toqueville, *Democracy in America*, (New York: Knopf Press, 1952), p. 118.
2. محمود سریع‌القلم؛ عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی در ایران، (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، 1380)، صص 251-263.
3. همان.
4. برای اطلاع بیشتر مقایسه کنید با: گراهام فولر، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، مترجم: عباس مخبر، (تهران: نشر مرکز، 1373)، صص 22-25.
5. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: علی ساعی، روش تحقیق در علوم اجتماعی (یا رهیافت عقلانیت انتقادی)، (تهران: سمت، 1386)، صص 25-28 و صص 204-212؛ همچنین رجوع کنید به: زهره سرمد، عباس بازرگان، روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، (تهران: آگه، 1381)، صص 122-126؛ همچنین رجوع کنید به: محمدرضا حافظ‌نیا، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، (تهران: سمت، 1386)، صص 53-62.
6. مجید ادیب‌زاده، زبان، گفتمان و سیاست خارجی، (تهران: نشر اختران، 1387)، صص 193؛ همچنین رجوع کنید به: موریس دوورژه، اصول علم سیاست، مترجم: ابوالفضل قاضی، (تهران: نشر دادگستر، 1379)، صص 199-202.
7. Graumann, C. & Serge Moscovici (eds), *Changing Conceptions of Conspiracy*, (New York: Press, 1987), pp. 230-232.
8. *Ibid.*
9. *Ibid.*, p. 198.
10. عبدالکریم سروش، رازدانی، روشنفکری و دین‌داری، (تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، 1377)، صص 257-259.
11. یرواند آبراهامیان، احمد اشرف، محمدعلی همایون کاتوزیان، جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، گردآوری و ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، (تهران: نشرنی، 1386)، صص 69-70؛ همچنین رجوع کنید به: احمد اشرف، «توهم توطئه»، گفتگو، شماره 8، تابستان 1374، ص 7.
12. صادق زیباکلام، توهم توطئه، (تهران: انتشارات خجسته، 1378)، صص 29-30؛ همچنین: صادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، (تهران: روزنه، 1375)، صص 27-26.
13. همان، صص 13-14.

14. مهدی بازرگان، بازیابی ارزش‌ها، (تهران: نراقی، 1364)، صص 93-101.
15. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص 40؛ همچنین رجوع کنید به: جرج ناتانیل کرزن، ایران و قضیه ایران، مترجم: وحید مازندرانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1350)
16. همان.
17. همان.
18. همان.
19. همان، ص 40؛ همچنین رجوع کنید به: ماروین زونیس، روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران، مترجم: پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده، زهرا لبادی، (تهران: چاپخش، 1387).
20. گراهام فولر، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، (تهران: نشر مرکز، 1373)، صص 26-23.
21. پرواند آبراهامیان، پیشین، ص 41.
22. احمد نقیب‌زاده، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1381)، ص 73.
23. همان، ص 74؛ همچنین رجوع کنید به: عصمت عرب گلپایگانی، اساطیر ایران باستان، (تهران: هیرمند، 1376)، صص 74-82.
24. همان، ص 75؛ همچنین رجوع کنید به: مهرداد بهار، از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور، (تهران: نشر چشمه، 1376).
25. احمد اشرف، پیشین، ص 106؛ همچنین برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: ساموئل کندی ادی، آیین شهریاری در شرق، مترجم: فریدون بدره‌ای، (تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، 1381).
26. همان، ص 105؛ همچنین برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: عیسی العاکوب، تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، مترجم: شریفی خجسته، (تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، 1377).
27. حافظ‌نیا، پیشین، صص 97-196.
28. همان.
29. همان، صص 195-194.
30. رجوع کنید به: محمود سریع‌القلم، «ماهیت تحقیق در علم سیاست و علم روابط بین‌الملل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره 107-108، مرداد و شهریور 1375، صص 33-18؛ همچنین: توماس اسپریکنز، فهم نظریه‌های سیاسی، مترجم: فرهنگ رجایی، (تهران: آگاه، 1370).
31. مقایسه کنید با: محمود سریع‌القلم، پیشین.
32. محمد مختاری، «از پوشیده‌گویی تا روشن‌گویی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال پنجم، شماره 23، خرداد و تیر 1375، صص 11-6.
33. محمدرضا تاجیک، «گفتمان سردبیر»، فصلنامه سیاسی - اجتماعی گفتمان، سال اول، شماره 2، پاییز 1377، صص 12-5.
34. محمد مختاری، پیشین؛ همچنین مقایسه کنید با: «بینش عقیده‌گرا و جزماندیش»،

- در: سید علی اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، 1374)، صص 123-125.
35. محمود سریع‌القلم، پیشین.
36. محمود سریع‌القلم، «سنت مدرنیسم و فرهنگ توسعه»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره 61-62، مهر و آبان 1371، صص 26-29.
37. سعید گزرائی، «نقش عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی - سیاسی کشورهای شرق آسیا»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره 85-86، مهر و آبان 1373، ص 57.
38. رجوع کنید به: مهران سهراب‌زاده، «عناصر فرهنگ سیاسی عامه»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول، شماره 3، آذر و دی 1371.
39. عبدالعلی قوام، «بی‌اعتمادی و نظام‌های سیاسی»، ماهنامه جامعه سالم، سال دوم، شماره 6، مهر 1371، صص 12-15.
40. مجید محمدی، «بیگانگی سیاسی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال پنجم، فروردین 1375، شماره 22، صص 26-30.
41. مهران سهراب‌زاده، پیشین، صص 60-63.
42. همان.
43. Cristopher Dawson, *Religion and Culture*, (New York: Meridian books Press, 1948), p. 109.
44. مهران سهراب‌زاده، پیشین.
45. همان.
46. برای اطلاع بیشتر از علل ایجاد شکاف‌های اجتماعی و نیروهای اجتماعی رجوع کنید به: حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران: نشر نی، 1374)، صص 95-126.
47. مقایسه کند با: حمید عنایت، «اهمیت شناخت ارزش‌های فرهنگی را نادیده گرفته‌ایم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور 1372؛ همچنین رجوع کنید به: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، (تهران: صدرا، 1368)؛ همچنین: گراهام فولر، پیشین.
48. اصغر دادبه، «حکایت غرب‌شناسی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی 1374، ص 45؛ همچنین رجوع کنید به: گراهام فولر، پیشین، صص 15-18.
49. رجوع کنید به: فرهنگ رجایی، «مروری بر برداشته‌های ایرانیان از غرب»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره 99-100، مرداد و شهریور 1370، صص 17-21.
50. حمید عنایت، پیشین، ص 22.
51. همان.
52. علی میرسپاسی، روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید، مترجم: عباس مخبر، (تهران: نشر توسعه، 1386)، ص 54.
53. همان؛ همچنین رجوع کنید به: محمدمنصور هاشمی، هویت‌اندیشان و میراث

- فکری احمد فردید، (تهران: کویر، 1386).
54. همان، ص 57؛ همچنین: احمد اشرف، پیشین، ص 107؛ همچنین: جمشید بهنام، ایرانیان و اندیشه تجدد، (تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، 1375)، ص 125.
55. فرزین وحدت، رویارویی فکری ایران با مدرنیته، (تهران: ققنوس، 1382)، صص 204-205.
56. علی میرسپاسی، پیشین، صص 59-60؛ همچنین رجوع کنید به: داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، (تهران: باغ آینه، 1371).
57. علی میرسپاسی، پیشین، ص 62؛ همچنین: حسین کچویان، تطورات گفتمان‌های هویتی ایران: ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد، (تهران: نشر نی، 1384)، صص 120-146.
58. احمد نقیب‌زاده، پیشین، ص 222.
59. این نوع از متن را باید در آثار و نظم گفتاری چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق در طیف چپ که توانایی بسیج‌کنندگی در حد محدودی را داشتند، و ملی‌گرایان سکولار و لیبرال در طیف راست و میانه، جست‌وجو نمود. خصلت این متن میانی، انجمن‌پذیر بودن آن است؛ متن انجمن‌پذیر، برخلاف متن بسیج‌کننده، در فضای منبسط سلطه و هرج‌ومرج‌گونه، توانایی بالایی برای رسیدن به سطح قدرت و بازتولید یک نظام قدرت جدید و جانشین را ندارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: مجید ادیب‌زاده، پیشین، صص 108-114.
60. مجید ادیب‌زاده، پیشین، صص 108-109.
61. محمدرضا تاجیک، تقریرات درسی سیاست خارجی ایران، (تهران: دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال اول سال تحصیلی 1387).
62. مجید ادیب‌زاده، صص 159-160؛ همچنین رجوع کنید به: محمدرضا تاجیک، «هگل و رابطه ایران و امریکا»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره 12، زمستان 1386، صص 135-151.
63. احمد نقیب‌زاده، پیشین، صص 238-239.
64. صادق زیباکلام، پیشین، ص 94.
65. مجید ادیب‌زاده، پیشین، ص 62.
66. احمد اشرف، پیشین، ص 119؛ همچنین: صادق زیباکلام، پیشین، ص 32.
67. مجید ادیب‌زاده، پیشین، ص 177.
68. محمدابراهیم فتاحی، پیشین، صص 30-31.
69. محمدرضا حافظ‌نیا، پیشین، صص 279-280؛ همچنین رجوع کنید به: محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف)، (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، 1379)؛ همچنین: منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (اصول و مسائل)، (تهران: نشر دادگستر، 1377).
70. مقایسه کنید با: احمد اشرف، پیشین، ص 72؛ همچنین: صادق زیباکلام، پیشین، صص 92-93.